



آیه الله جوادی آملی

قسمت دهم

عرش و کرسی

۵

است قرائت نمودم، زن گفت: حالا درست خوانندی. پرسیدم: از کجا فهمیدی که من آیه را اشتباه خواندم؟ زن در پاسخ گفت: اینکه تو خوانندی کلامی مُتَقَن و مَتَشِين بود، و من برای نخستین بار آن را شنیدم ولی دیدم آنطور که اول خوانندی صدر و ذیلش با هم تناسبی ندارد، صدر آن در مورد مغفرت و رحمت نیست بلکه عزت و حکمت است و بنابراین نمی تواند با «غفور رحیم» خاتمه یابد بلکه با «عزیز حکیم» تناسب دارد.

در آیه الکرسی، صدر آیه به الوهیت حق اشاره دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۱ هیچ معبودی جز خداوند بیگانه زنده که قائم بذات خویش است و موجودات دیگر قائم به او هستند، وجود ندارد، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، و هرگز سستی و فتور در حریم حیات و قیمومیت حق تعالی راه ندارد، آنچه در آسمانها و در زمین است از آن او است.

اینکه در اینجا سخن از «ما بینهما» نشد برای این است که منظور مجموعه نظام خلقت است، ولی آنجا که خصوص سماوات و ارض منظور است نه مجموعه نظام آفرینش، «ما بینهما» آمده است، پس تمام نظام، ملک و مُلک او است و احدی در آن نقش ندارد.

علم الهی

تأثیراتی که ممکن است یک فرد در نظام طبیعت داشته باشد، چهارگونه قابل تصور است که سه نحوه آن در سوره «سبأ» ابطال گردیده است و در شماره گذشته بیان شد، اینکه کسی مالک بالاستقلال یا بالاشترک با حق تعالی باشد و یا ظهیر و پشتیبان او

در روایات اهل بیت علیهم السلام مسأله عرش و کرسی کنار هم ذکر شده ولی در قرآن کریم گرچه کرسی بصورت مسأله ای جدا و مستقل مطرح گردید اما در عین حال به مسأله عرش مرتبط می باشد و ما در اینجا نخست آیاتی را که عنوان عرش و کرسی در آنها آمده است بررسی می نمائیم و سپس به تحقیق درباره روایات مربوطه می پردازیم.

آیاتی که درباره عرش تاکنون ذکر شد، یا مقام قدرت و سلطنت الهی را تبیین می نماید، یا ناظر به مقام علم فعلی حق تعالی است و علم فعلی خداوند یا سلطنت و مالکیت او یکی است، چرا که علم ذاتی و قدرت ذاتی حضرت باری تعالی عین هم است. در آیه الکرسی سخن از سلطنت و احاطه علمی حق است. قرآن کریم هنگامی مطلبی را در آیه ای عنوان می نماید. اسماء ششگانه را که در تحقق آن مطلب دخیل و مناسب است در آغاز یا پایان آیه ذکر نموده یا شروع و ختم آن را به این اسماء می نماید، مثلاً آیه ای که محتوای آن رحمت است در پایان آیه غفور و رحیم مطرح است و در آیه ای که از انتقام و غضب الهی سخن رفته در آخر آیه عزیز حکیم یا عزیز قهار منتقم و مانند آن آمده است.

اصمعی می گوید: من در بیابان قرائت آیه «التَّارِقُ وَالتَّارِقَةُ فَاقْظِعُوا ابْدِهَما جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنْ اللَّهِ» را با «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱ پایان می دادم، زنی از اعراب بادیه نشین از من خواست آن را تکرار نمایم و من چند بار تکرار نمودم ولی در هر بار به اشتباه، در آخر آیه «وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ذکر می کردم، ناگهان به اشتباه خویش واقف شدم و آیه را تلاوت نموده و در آخر «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ که دنباله آیه

باشد در این آیه نفی گردیده است، مانند مسأله شفاعت که برای هرکس شفاعت نمی شود «الآن من اتخذ عند الرحمن عهداً»^۳ مگر کسی که پیش خداوند عهد و پیمانی دارد «الآن من ارتضى»^۱ و جز آنکه خداوند از او خوشنود است. پس شفاعت را قرآن کریم در صورتی که شفیع و مشفوع له باشد اثبات می نماید و شفاعت هم باید به اذن پروردگار باشد لذا می فرماید «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که نزد او جز به اذن او شفاعت نماید، مانند دنیا نیست که هرکس بتواند شفیع کسی بشود «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» آنچه پیش روی او و پشت سر آنها است می داند، از گذشته و آینده خیر دارد، و این سعه علم الهی است، نه تنها خداوند به تمام اسرار بندگان عالم عالم است، بلکه بندگان هم اگر علمی دارند از علم «الله» است که به مقدار مشیت خویش به آنها عطا فرموده است لذا می فرماید «وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» و جز به مقداری که خواست او است کسی به علم او واقف نگردد. علم خداوند نامحدود است بطوری که دیگر جایی برای علم غیر او باقی نمی ماند، پس چگونه ممکن است بگوئیم خداوند «علیم» است، انسان هم علم دارد منتهی علم انسان محدود است و علم «الله» نامحدود می باشد؟ مگر در برابر علم نامحدود علم دیگری هم می توان فرض کرد؟ چرا که اگر در برابر علم خدا، علم دیگری فرض شود هر دو محدود می شوند، با این تفاوت که یکی کمتر و یکی بیشتر است، چنانچه بگوئیم این نهر آب و این قطره در مقایسه با اقیانوس بسیار اندک است و اقیانوس چندین برابر عظیم تر و بزرگتر است، و در اینصورت هر دو محدود خواهند بود ولی علم بشر در برابر علم حق تعالی محدود است، و نظیر قطره در برابر دریا نیست، و یا مثل نم در مقابل یم نمی باشد، نم آن است که اگر کسی سوزنی در دریا فرو برد سوزن رطوبتی شبیه می نماید ولی قطره ای به آن نمی چسبد، زیرا سوزن بدقت عقلی که بسنجیم چیزی از دریا به نام نم به همراه دارد و به همین اندازه از آن کم می شود و در نتیجه دریا باقیاس به این نم محدود می گردد بلکه علم الهی مانند موج نسبت به دریا است، هنگامی که دریا طوفانی می شود و موج در آن پدید می آید، موج چیزی جدای از دریا نیست و با ظهور موج چیزی از دریا کم نمی گردد، بلکه موج ظهور همان دریا است.

علم انسان هم جدای از علم خداوند نیست، نظیر موج و دریا، با اعتراف به اینکه تنها این یک مثال و برای تفهیم و تقریب ذهن است و گرنه «لیس کمثلہ شیء و لیس کمثل علمہ شیء» علم او عین ذات او است، بنابراین اگر علمی برای بشر پیدا شود، موجی از ظهور علم حق تعالی است، این علم دادنی و تفویضی نیست که مثل امر مادی یک قسمتش بدیگری منتقل گردد و اصولاً فیض خداوند چنین است

که هر چه بیشتر باشد ظهورش بیشتر است «الَّذِي لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَكَرَمًا» هر چند بیخشد نه تنها کم نمی شود بلکه عطایش افزایش می یابد. چرا که اگر عطائی کرد زمینه بخشش و فیض بعدی فراهم می گردد و انسان مورد لطف، شایسته دریافت عطای بیشتری می شود و بدین ترتیب استعداد و آمادگی جدید برای لطف الهی در او پیدا می شود، اگر استعداد پیدا شد، خداوند که «دائم الفضل علی البریه» است، با استعداد جدید، فیض جدید افاضه می نماید به این ترتیب که با یک فیض استعداد می دهد و با فیض دیگر به استعداد داده شده پاسخ می دهد، بنابراین نه تنها لطف و فیض خداوند کاهش پذیر نیست، بلکه ظهورش بیشتر خواهد شد.

علم خداوند متعال چنین است که کم و کاستی در آن پدید نمی آید، و اگر علم حق تعالی نامحدود است چنانچه چنین است. انسان موجی از آن علم نامحدود را دارا است، و لذا در قیامت از انسان سؤال می شود با این فیض حق که در تو ظهور نمود چه کردی؟ و کسی نمی تواند در پاسخ مدعی گردد که فیض حق نبوده بلکه نتیجه زحمت و تلاش خود من بوده است چنانچه قارون در مورد مال و ثروت خویش می گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلِي علم عندی» لذا فرمود: «وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» و نیازی نیست که ما علم را در این آیه به معنی معلومات بگیریم، بلکه علم، مصدر مضاف به ضمیر است که افاده اطلاق می نماید، یعنی از آن علم نامحدود کسی جز بمقداری که خواست و اراده خداست بهره مند نمی گردد، لذا بعضی را حامل علم اندک و بعضی را حامل علم متوسط و بعضی را حامل علم فراوان می نماید، و تنها معصومین علیهم السلام اند که حاملان عرش علم اند، و به اذن الهی به هر چه در جهان امکان وجود دارد آنها عالم اند.

معنای کرسی در قرآن

تا اینجا سخن از قدرت و سلطنت و علم حق تعالی و از احاطه علمی آن ذات مقدس بود، بدنبال آن فرمود: «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته است «وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا» ضمیر «یؤده» به الله بازمی گردد، حفظ آنها برای او مشکل نیست. البته کرسی چنانچه گفتیم به معنی تخت نیست، بلکه منظور همان سلطنت و علم الهی است که حافظ سماوات و ارض است، گرچه بعضی احتمال داده اند که ضمیر «یؤده» به کرسی برگردد زیرا فاعل وسع «کرسی» است ولی صحیح این است که تمام این ضمایر در این آیه به «الله» برمی گردد چنانچه «هو» در



«وهو العلیّ العظیم» مرجعش نیز «الله» است.

«علیّ» و «عظیم» دو اسم از اسماء حسنی است، در کعبه در محل اثر دو پای ابراهیم (ع) این جمله مبارکه «ولایمؤده حفظهما» حک شده است، هر کس برای حک در حاشیه آن سنگ چنین جمله ای را انتخاب کرده، انتخاب خوبی است، خدا این اثر را حفظ کرده و حفظ آن بر خداوند سنگینی ندارد، و او را خسته نمی نماید چرا که او «علیّ و عظیم» است، و اگر خداوند علیّ و عظیم است و بلندی مقام و عظمت مخصوص به او است پس «بکل شیءٍ مُحیط» هم می باشد. و «له ما فی السموات والأرض» هم هست و هم دیگران اگر بخواهند «علیم» باشند علم آنها موجبی از علم او است، بنابراین محتوای این آیه مبارکه سلطنت و قدرت الهی است، پس کرسی جز مقام علم و سلطنت چیز دیگری نخواهد بود، لذا در روایات کرسی به علم تفسیر شده است و چون عرش و کرسی در کنار هم اند، یک مقدار از روایات مربوط به این دورا مرحوم کلینی و یک مقدار از آن را مرحوم صدوق در کتاب «توحید» نقل نموده است، ماروایاتی را که در هردو، آمده است از کافی نقل می نمائیم.

معنای کرسی در روایات

در کتاب پر ارزش «کافی» پس از اینکه مسأله حرکت و انتقال را بعنوان صفات سلبیه از ساحت مقدس خداوند نفی نموده است و بهمین مناسبت عنوان باب مربوط به آن را «باب الحركة والانتقال» نام نهاده، سپس «باب العرش والكرسى» را مطرح نموده است. در روایت چهارم از «باب الحركة والانتقال» چنین آمده است:

عن محمد بن عیسی «قال: کتبت الی ابن الحسن علی بن محمد علیه السلام: جعلنی الله فداک یا سیدی! قد روی لنا: ان الله فی موضع دون موضع علی العرش استوی، وانه یزل کل لیلۃ فی النصف الاخر من اللیل الی السماء الدنیا، وروی: انه یزل فی عشیة عرفۃ ثم یرجع الی موضعه، فقال بعض موالیک فی ذلك: اذا کان فی موضع دون موضع فقد یلاقیه الهواء ینکثف علیه والهواء جسم رقیق ینکثف علی کل شیء بغیره، فکیف ینکثف علیه جل ثناؤه علی هذا المثال؟ فوقع علیه السلام: علم ذلك عنده وهو المقدر له بما هو احسن تقدیراً واعلم انه اذا کان فی السماء الدنیا فهو کما هو علی العرش والأشیاء کلها له سواء علماً وقدرة وملکاً واحاطة»^۵.

محمد بن عیسی گوید: به امام علی النقی علیه السلام نوشتم: خداوند مرا فدای شما گرداند، برای ما روایت نموده اند که خدا در موضع معینی از عرش قرار دارد، و نیمه دوم هر شب به آسمان پائین فرود می آید، و روایت شده که در

شب عرفه (شامگاه نهم ذیحجه) نازل می شود و سپس بجای خود بازمی گردد، (شما که حرکت و انتقال را از خدای متعالی بعنوان صفت نقص، سلب کردید، پس این رفت و آمدها چیست؟) بعضی از شاگردان شما در این باره گفته اند: اگر خداوند در موضع معینی جای داشته باشد، در برخورد و مجاورت هوا قرار می گیرد، در صورتی که هوا جسم رقیقی است که بهر کس باندازه خودش احاطه می نماید، پس چگونه در این صورت هوا به خداوند احاطه می کند؟ حضرت مرقوم فرمود: خداوند به این مسأله خود عالم است، و او است که خوب تقدیر و اندازه گیری می نماید، بدانکه او چنانچه در آسمان دنیا باشد، هم چنان در عرش است و علم و قدرت و سلطنت و احاطه او بر همه چیز یکسان است.

مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیه در ذیل آیه شریفه «ان قتل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب»^۶ می گوید: چنانچه بعضی معتقدند که تفکر و اندیشه در قرآن حرام است، چنین نیست و این آیه دلیل بر آن است. بدین ترتیب این بزرگان داشتند ثابت می کردند که قرآن بما اجازه فکر می دهد و چنین نیست که تفسیر قرآن عبارت از همان تلاوتش باشد. و در روایت فوق هم می بینیم که شاگردان معصومین علیهم السلام با سؤال حضوری و با ارسال نامه، مشکل ترین مسائل را در مورد آیات قرآن کریم که برایشان پیش می آمد، مطرح می نمودند. ملاحظه می نمائید که ائمه معصومین ما در باره تفسیر آیات، چه ارائه داده اند و آنها چه دارند، آنجا که سخن از اخلاقیات و مواظب است دست به قلم زیاد است ولی در زمینه اعتقادات و معارف بین تفاسیر عامه و تفاسیر ما تفاوت زیاد است.

معنی استواء علی العرش

بنابراین نزول و رفت و آمد و تجافی نسبت به حق تعالی، از صفات سلبیه است، مشابه سؤالی که در روایت یاد شده به عمل آمده در باره آیه شریفه «الرحمن علی العرش استوی» نیز انجام گرفته و حضرت پاسخ داده اند که به معنی «استوی علی کل شیء» می باشد چرا که «العرش هو کل شیء» چون عرش همه چیز است پس آیه به این معنی است که خداوند رحمان بر هر چیز احاطه و قدرت و سلطنت دارد، نه اینکه عرش به معنی تخت باشد. بنابراین، عرش عبارت از مقام علم، احاطه و قدرت عملی و علمی خداوند است و خداوند بر این مقام استوا یعنی احاطه دارد.

امام هادی علیه السلام در آخر فرمود: چنین نیست که چیزی نسبت به او نزدیکتر از چیز دیگر باشد، و اگر قرب و بُعدی مطرح است، قرب و بُعد معنوی است اگر بگوئیم این دیوار سمت شرق از دیوار طرف غرب پنج متر دور است، چنین نیست که فاصله آن دیوار تا دیوار شرقی کمتر باشد قرب و بعد زمانی هم همین طور است، اما در

قرب و بُعد معنوی ممکن است یکی به دیگری نزدیک باشد ولی دیگری از همان اولی دور باشد؛ خداوند متعال نسبت به همه نزدیک است ولی مؤمنان اگر کارهای خیری انجام دهند بخداوند نزدیک و نزدیک تر می شوند و کفار از خداوند بدورند. چرا که در این جا قرب و بعد معنوی مطرح است نه مادی، لذا در یک سو قرب وجود دارد و از سوی دیگر بُعد است. قُرب و بُعد در امور مادی، اضافه های متوافقه الأطراف، مثل أُخُوْت، یعنی قریب با قریب، قریب است و بعید با بعید، بعید است زیرا اضافات را به دو قسم تقسیم کرده اند.

متوافقه الأطراف: مانند محاذات، مساوات، مماثلت، مقاربه و مباحده، و متخالف الأطراف: نظیر ابُوْت و بُتُوْت، علیت و معلولیت، که در این موارد مانند اخُوْت هر دو طرف همتا نیستند، چرا که در اخُوْت هر دو برادر یکدیگرند، قُرب و بُعد هم از قسم نخست می باشند اما در امور مادی، ولی در قرب و بُعد معنوی احياناً متخالف الأطراف خواهند شد، چنانچه یکی از دو طرف قریب است، و طرف دیگر بعید، خداوند نسبت به هر کس «اقرَب من حبل الوريد» است اما کافران از خداوند دورند «ینادون من مکان بعید» از فاصله ای دور خوانده می شوند. این است که حضرت در پاسخ سؤال از معنی «الرحمن علی العرش استوی» می فرماید: «والأشیاء کلها له سواء علماً و قدرة و ملكاً و احاطة» علم و قدرت و احاطه و سلطنت او بر همه چیز یکسان است، پس او در همه جا حضور دارد.

امام سجاد علیه السلام در دعای ۴۷ صحیفه سجادیه^۷ می فرماید: «الدانی فی علوه و العالی فی ذنوه» خداوند در عین حالی که نزدیک است بلند مرتبه و عالی است و با اینکه عالی است نزدیک می باشد چرا که نامحدود است، و چون نامحدود است در همه جا حضور دارد. چنانچه عالی باشد ولی دانی نباشد، محدود خواهد بود و نیز اگر دانی باشد ولی عالی نباشد محدود است.

در متناهی، قرب و بعد فرض نمی شود

و در حدیث دیگری از امام ششم حضرت صادق علیه السلام از تفسیر «الرحمن علی العرش استوی» سؤال می شود، حضرت در پاسخ می فرماید: «استوی علی کل شیء و فلیس شیء اقرب الیه من شیء»^۸ و در حدیث بعد نیز امام در پاسخ چنان سؤال مشابه نیز همان جواب فوق را می دهد، و در حدیث سوّم بدینال آن اضافه می نماید: «... لم یبعد منه بعید ولم یقرب منه قریب، استوی فی کل شیء» او بر همه چیز مسلط است و چیزی به او نزدیک تر از چیز دیگر نیست، هیچ دوری از او دور نمی باشد و هیچ نزدیکی به او نزدیک نمی باشد، زیرا در نامتناهی، قرب و بُعد قابل فرض نیست، بلکه در محدود

قابل فرض و تحقق است و می توان گفت فلان جسم نسبت به یک شیء نزدیک است و نسبت به شیء دیگر دور است، ولی نامحدود همه جا حضور دارد و قرب و بُعد نسبت به او بی معنی است.

خداوند محدود و محصور نیست

در حدیث نهم که بعد از حدیث فوق آمده است، ابویصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت می نماید: «قال من زعم أن الله من شیء أو فی شیء، أو علی شیء فقد كفر، قلت فسزلی، قال: أغنی بالحوائیة من الشیء لئلا اوباساک لئلا تؤمن شیء و سبقة».

اگر کسی بپندارد که خداوند از چیزی تشکیل شده یا در چیزی حلول کرده، یا بر چیزی استقرار دارد، و از آنجا که لازمه این همه، مادیت و جسمیت است و خداوند منزّه از این صفات نقص می باشد، معتقد به آن کافر است. سپس ابویصیر از امام می خواهد تا آنچه را فرموده تفسیر و توضیح دهد. امام می فرماید: مقصودم این است که چیزی خدا را در برنگرفته و حاوی او نیست و با او را نگه نداشته و یا چیزی بر او سبقت نگرفته است که خداوند منبوق به امری باشد.

«وفی رواية اخرى: من زعم أن الله من شیء فقد جعله محدثاً و من زعم أنه فی شیء فقد جعله مخضوباً و من زعم أنه علی شیء فقد جعله محمولاً» و در روایت دیگری است: هر کس گمان نماید، خدا از چیزی است، او را حادث قرار داده و هر کس گمان برد در چیزی است، او را در حصار قرار داده و هر کس گمان نماید بر چیزی است او را قابل حمل قرار داده است. چون خداوند قدیم است نه حادث، نامحدود است نه محدود و محصور، و حامل کل شیء است نه محمول، لذا نه «علی شیء» و نه «لوانه» «من شیء» و نه «فی شیء» است، این حرفها پس از هزار و چهارصد سال ممکن است مقداری روشن شده باشد، اما در اوائل اهلین السلام جزء مسائل نظری بود که حتی برای افرادی چون هشام و ابویصیر مورد سؤال بود.

گاهی در قضایای شخصی پاسخ سؤالی را برای اسکات یا برای اقتناع در حدّ نازل از معصومین علیهم السلام می شنویم، مانند قرآن کریم که هر مسأله ای را که در معارف بیان می نماید، برای آن برهان اقامه می نماید و مثال ساده ای ذکر می نماید تا توده مردم از آن بی بهره نمانند. چرا که قرآن سفره و خوان گسترده الهی است و در کنار آن همه کس جای دارند و اوساط و ضعاف از مردم هم نشسته اند، علما و بزرگان هم قرار گرفته اند و همان مطلبی را که یک دانشمند به آن پی می برد، باید ضعاف هم در حدّ یک مثل درک

بقيه در صفحه ۴۰

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 الطيبين الطاهرين
 ائمة المرسلين
 اجمعين

پس نیروی عقل می تواند از یک سوانسان را از نظر آگاهی و شناخت نسبت به خود و جهان و درک حقایق هستی به قله کمال برساند و او را در بلندای آسمان ماوراء طبیعت به پرواز درآورد و از سوی دیگر با کمک «اراده» زنجیرهای اسارت انسان را از سلطه امیال و غرایز حیوانی و وابستگی های مادی بگسلد و از او موجودی آزاد و برخوردار از حق «انتخاب» بسازد و بدینگونه است که تفاوت و تفاضل اساسی بین انسان و حیوان به وسیله نیروی عقل تحقق می پذیرد و برعکس اگر انسان این نعمت ویژه الهی را کفران کرده و با ضایع کردن و مهمل گذاردن آن در حقیض وابستگی های مادی و اسارت غرایز حیوانی باقی ماند این تفاضل و تفاوت نیز معکوس می شود و:

«ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون».

(انفال- ۲۲)

بدترین جانوران نزد خدا انسانهایی هستند که نسبت به شنیدن و گفتن حقایق کر و گنگند، چرا که عقل خویش را به کار نمی گیرند. ادامه دارد

این محدوده داشته باشند مثل ساختن خانه و ذخیره سازی در زنبور و مورچه، این حرکت غیر آگاهانه و به فرمان غرایز طبیعی است ولی انسان:

با برخورداری از نیروی عقل و به کارگیری آن: ۱- آگاهی های سطحی را تعمیق می بخشد و به درون اشیاء و روابط بین آنها دست می یابد.

۲- از آگاهی های فردی و جزئی به قوانین کلی و عام می رسد.

۳- گذشته از آگاهی نسبت به منطقه و محیط زیست خود آگاهی های خود را به خارج از محیط خود بسط می دهد.

۴- علاوه بر آگاهی عمیق از وضعیت موجود آگاهی خود را برگزیده و آینده خود و جهان گسترش می دهد.

۵- از تنگنای محسوسات فراتر رفته و حقایقی که بطور کلی از دسترس حواس خارج است را کشف و به شناخت ماوراء طبیعت دست می یابد.

بقیه از عرش و کرسی

«هذه نُقِلت من الحجاز» این پاسخ از حجاز آمده است.

در ضمن می بینیم که رفتن به مکه تنها برای انجام مراسم حج نیست، بلکه برای حل اشکالات و مشکلات نیز هست و لذا در روایت وارد شده است که: «تمام الحج لقاء الأمام» زیارت و دیدار با امام متتم حج به شمار می رود.

ادامه دارد

- ۱- سوره مائده- آیه ۳۸.
- ۲- سوره بقره- آیه ۲۵۵.
- ۳- سوره مريم- آیه ۸۷.
- ۴- سوره انبیا- آیه ۲۸.
- ۵- کافی- جلد ۱- ص ۱۷۱.
- ۶- سوره آل عمران- آیه ۵۹.

۷- صحیفه سجاده از کتابهای بسیار ارزنده ای است که هر چند گاه یک بار باید انسان آن را از آغاز تا پایان مطالعه و از خرمن معنویت آن فیض و توشه گیرد، این کتاب از کتب ائمه شیعه است، و از اینرو باید با آن ارتباط و انس برقرار نمود. بزرگان ما امثال این کتابهای دعا را، نزد اساتید، بعنوان کتابهای درسی فرا می گرفتند و جزو درس خود قرار می دادند.

زندگی تمامش در حیات مادی و لذت جوی و دنیاطلبی خلاصه نمی شود، و تنها بوسیله دعاهائی چون ادعیه صحیفه است که انسان می تواند خود را از تحت تاثیر جاذبه های مادی آزاد نموده و در آن فضای ملکوتی که این دعاها برای انسان پدید می آورد، اوج گیرد و بخداوند نزدیک و نزدیک تر گردد. صحیفه سجاده یکی از گنجینه ها و ذخائر گرانقدر اسلام است و از اینرو شرح آن از شرح سنگین کتابهای امامیه به حساب می آید.

- ۸- کافی- جلد ۱- ص ۱۷۳.
- ۹- سوره زخرف- آیه ۸۴.
- ۱۰- کافی- جلد ۱- ص ۱۷۴.

نمایند. معصومین علیهم السلام هم که قرآن ناطق اند، همانگونه با شاگردانشان مطالبی را مطرح می سازند که گاهی بسیار عمیق است مانند روایت فوق که امام صادق علیه السلام به ابی بصیر فرموده است و گاهی در حد متوسط و نازلتر است.

ابوشاکر ذیصانی که شبهاست الحادی فراوانی داشت به هشام بن حکم می گوید: در قرآن آیه ای است که حرف ما را تأیید می نماید، پرسیدم آن آیه کدام است؟ گفت: «وهو الذي في السماء إله وفي الأرض إله»^۱ و این آیه می فهماند که خداوند گاهی در آسمان است و گاهی در زمین، و من جوابی برای او نداشتم، تا اینکه موسم حج به مکه رفتم و جریان را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشتم، حضرت فرمود: این سخن زندقه خبیثی است، چون بازگشتی از او پرس: نام تو در بصره چیست؟ در پاسخ می گوید: فلان (ابوشاکر) سپس پرس اسم تو در کوفه چیست؟ خواهد گفت: همان فلان (ابوشاکر) «فقل: كذلك الله ربنا في السماء إله وفي الأرض إله وفي البحار إله وفي القفار إله وفي كل مكان إله». پس بگو: چنین است «الله»: پروردگار ما که در آسمانها و در زمین و در دریاها و در صحراها و در همه جا إله و معبود است. هشام می گوید: من از مکه باز گشتم و به نزد ابوشاکر آمدم و آنچه را تعلیم دیده بودم به او گفتم، ابوشاکر گفت: